



تبیین ترامپیسم در قبال نظام بین الملل بر مبنای مکتب جکسونیسم^۱

محمدناصر طاهری زاده^۲، علیرضا رضایی^۳، قاسم ترابی^۴

چکیده

بررسی مبانی فکری و زمینه‌های تفکر و تصمیم‌گیری سیاستمداران ایالات متحده آمریکا همواره از دغدغه‌های اصلی متفکران و دانشمندان عرصه روابط بین‌الملل بوده است. سیاست ترامپی یا ترامپیسم به عنوان یک ایده و راهبرد، همواره ظرفیت و استعداد به قدرت رسیدن و تأثیرگذاری بر معادلات سیاسی و بین‌المللی آمریکا را دارد. این مقاله با استفاده از روش تحلیلی و توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به دنبال پاسخ به این سوال است که جهت‌گیری راهبرد «ترامپیسم»^۱ در مواجهه با نظام بین‌الملل پیرامون ایالات متحده آمریکا چه بوده است؟ و این راهبرد به کدام یک از مکاتب سیاسی گذشته آمریکا نزدیک تر است؟ این راهبرد در بین تمامی روسای جمهور پیشین ایالات متحده به اندیشه‌های «اندرو جکسون»^۲ هفتمین رئیس جمهور ایالات متحده (۱۸۲۹-۱۸۳۷) شباهت زیادی دارد. و به نظر می‌رسد راهبرد ترامپیسم در مواجهه با نظام بین‌الملل ترکیبی از خصوصیات فردی، عناصر بروکراتیک، ارتباطات شخصی و سردرگمی و ساده‌انگاری موضوعات پیچیده بین‌المللی باشد که منجر به یکجانبه‌گرایی، نفی تمامی دستاوردهای دولت‌های گذشته، نفی تمامی معاهدات و ترتیبات بین‌المللی، انزواگرایی و نگاه به درون و نوعی از پوپولیسم شده است. نتایج به دست آمده از این پژوهش فرضیه نویسندگان را تأیید می‌کند.

واژگان کلیدی: راهبرد، یکجانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی، سیاست بین‌الملل، نظام بین‌الملل،

جکسونیسم، ترامپیسم

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «تبیین راهبرد ترامپ در قبال نظام بین‌الملل بر مبنای جکسونیسم» است.

۲. دانشجوی دکتری تخصصی روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

۳. دانشیار روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران. (نویسنده مسئول)

ir.alirezarezaei@gmail.com

۴. دانشیار روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.



مقدمه

ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت جهانی همواره یکی از تأثیرگذارترین کشورها در عرصه سیاست بین الملل بوده است. در طول تاریخ این کشور به خصوص در دو قرن اخیر، رویکردها، راهبردها و جهت گیری های سیاستمداران و نخبگان این کشور در عرصه سیاست بین الملل همواره تأثیرات مهمی بر سایر مناطق و کشورهای جهان گذاشته است. از راهبرد «انزوگرایی»^۳ تا یکجانبه گرایی، بی طرفی در جنگ تا ورود موثر به دو جنگ جهانی، از جهان دو قطبی تا جهان تک قطبی و چند قطبی، رویکرد یکجانبه گرایی تا چندجانبه گرایی و نهادگرایی همواره ردپای ایالات متحده و حضور تأثیرگذار این کشور در رخداد های بین المللی به چشم می خورد. (یوسفی میانجی، دهشیار، شفیعی، ۱۴۰۱: ۱۹۱-۱۹۳). با وقوع حملات تروریستی به برج های تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، تصمیم گیرندگان سیاست خارجی آمریکا راهبرد کلان جنگ علیه تروریسم را در پیش گرفتند. از این تاریخ به بعد یعنی در زمان ریاست جمهوری «جرج. دبلیو. بوش»^۴ مبارزه با تسلیحات کشتار جمعی و تروریسم تبدیل به مهمترین اصول راهبرد سیاست خارجی آمریکا گردید. حمله به عراق و افغانستان نتیجه به کار گرفتن این اصول در سیاست خارجی آمریکا بود (دهشیار، ۱۳۸۶: ۱۷۳-۱۷۵). با این حال به نظر می رسد حمله به برج های تجارت جهانی و واکنش های بعدی آمریکا به آن در حمله به افغانستان و عراق اهداف سیاسی و اقتصادی پنهانی برای ایالات متحده داشت که از آن جمله می توان به تسلط بر مناطق پیرامونی ایران، نزدیکی به مناطق نفوذ ایران، دستیابی به منابع نفتی منطقه از جمله عراق، کنترل و تسلط بر مسیرهای انتقال انرژی در خلیج فارس، و تحکیم هژمونی آمریکا و نهادینه کردن دکترین نظم نوین جهانی اشاره نمود (یوسفی میانجی، دهشیار، شفیعی، همان: ۱۹۶). در مقابل، «باراک اوباما»^۵ راهبرد خود در روابط بین الملل را برپایه حفظ وضع موجود و ایجاد نوعی توازن قوا بنیاد نهاد. باراک اوباما بر اساس راهبرد خود به دنبال حل مناقشه های بین المللی از طریق اجماع سازی جهانی، حفاظت و حمایت از متحدان در تمامی نقاط جهان، اطمینان از امنیت مجاری انتقال انرژی به اروپا و آمریکا و مبارزه با گروه های تروریستی در خاورمیانه بود.

به قدرت رسیدن «دونالد. جی. ترامپ»^۶ در انتخابات سال ۲۰۱۷ میلادی فصل جدیدی از سیاست و حکومت‌داری در آمریکا را به نمایش گذاشت که دست کم از جنگ جهانی دوم به این سو بی‌سابقه و بی‌بدیل بوده است. در واقع، به قدرت رسیدن ترامپ در ایالات متحده با توجه به خصوصیات فردی، پیشینه خانوادگی، زمینه‌ی فعالیت اقتصادی و موضع‌گیری‌های وی در خصوص مسائل داخلی و مسائل کلان بین‌المللی، کاهش جدی اجماع بین رهبران و نخبگان دو حزب مهم ایالات متحده بر سر محورهای اصلی تشکیل دهنده راهبرد کلان آمریکا در دوران بعد از جنگ جهانی دوم و آغاز قرن را به نمایش گذاشت. دونالد ترامپ در قامت یک رئیس‌جمهور و یک منتقد سرسخت نسبت به سیاست‌های دولت‌های گذشته، تمامی محورها و اصول سیاست خارجی آمریکا را کنار نهاده و به جز تأکید بر شعار «نخست آمریکا»^۷ به خصوص با حفظ برتری نظامی، مسیر راهبرد کلان آمریکا را تغییر داد. دونالد ترامپ از جناح سنتی حزب جمهوری خواه ایالات متحده موسوم به جناح محافظه کار معتقد به بازگشت به دوران عظمت و شکوه گذشته آمریکا به صراحت مخالف نقش رهبری آمریکا بوده و تمامی تعهدات بین‌المللی این کشور را موجب تحمیل هزینه‌های سرسام‌آور به مردم دانسته و آن‌ها را زیر سوال می‌برد (Richard Haass, 2016: 2-5). به نظر می‌رسد این راهبرد در بین تمامی روسای جمهور پیشین ایالات متحده به اندیشه‌های «اندرو جکسون» هفتمین رئیس‌جمهور ایالات متحده (۱۸۲۹-۱۸۳۷) شباهت زیادی داشته باشد. راهبرد اندرو جکسون در مواجهه با سیاست به خصوص سیاست بین‌الملل در ادبیات موجود تحت عنوان «جکسونیسم»^۸ یا «سیاست جکسونی»^۹ شناخته می‌شود که تمایل به نفی سیاست‌ها و اصول رایج و پذیرفته شده بین نخبگان سیاسی دارد. با توجه به مبانی اعتقادی و رویکرد عملی یکسان بین اصول و عقاید اندرو جکسون تحت مکتب جکسونیسم و دونالد ترامپ؛ به نظر می‌رسد تفکرات و عقاید دونالد ترامپ نیز به عنوان یک مکتب فکری و تحت عنوان «ترامپ‌یسم» قابل بررسی و تحقیق باشد. این مقاله پس از مقدمه‌ای کوتاه، مبانی نظری مرتبط با بحث اصلی خود را در قالب نظریه جکسونیسم بررسی می‌کند. همچنین، با استفاده از اصول و مبانی نظریه جکسونیسم، مبانی نظری و رویکردهای عملی دونالد ترامپ نسبت به سیاست و روابط بین‌الملل تحت عنوان «ترامپ‌یسم» را



بررسی کرده، تأثیرات این تفکر بر سیاست بین الملل و رفتار ایالات متحده در عرصه جهانی را نشان داده و به این سوال پاسخ می‌دهد که راهبرد ترامپ‌سم چه تأثیری بر نظام بین الملل و راهبردهای سیاست خارجی ایالات متحده در قبال این نظام داشته است؟ و این تفکر در صورت انتخاب مجدد ترامپ به ریاست جمهوری در انتخابات ۲۰۲۴ چه اثراتی بر آینده روابط ایالات متحده با جهان پیرامون خود خواهد داشت؟ در بخش بعدی، پیشینه‌ی تاریخی راهبردهای ایالات متحده در قبال نظام بین الملل در ادوار مختلف تاریخی به طور مختصر بررسی شده و پس از آن به بحث و بررسی رویکردهای مختلف دولت‌های پیش از دونالد ترامپ پرداخته و در بخش نهایی؛ ضمن بررسی راهبرد ترامپ‌سم به مقایسه آن با راهبردهای پیش از خود می‌پردازیم. در نهایت در قسمت جمع‌بندی و نتیجه‌گیری دست آوردهای این پژوهش ارائه و نتایج حاصله بررسی خواهد شد.

چارچوب نظری

جکسونیسم در روابط بین الملل

جکسونیسم یا سیاست جکسونی بر مبنای تعریف «دایره المعارف بریتانیکا» اشاره به برهه‌ای از سیاست و حکومتداری در ایالات متحده دارد که عمدتاً دوران ریاست جمهوری اندرو جکسون هفتمین رئیس جمهور ایالات متحده در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ بوده است. پیش از این دوران زمامداران و مقامات دولتی انتصابی بودند و در بسیاری از ایالات آمریکا انتخابات وجود نداشت. در این دوران سیاست در بین مردم گسترش یافت و برای اولین بار رئیس جمهور از قدرت وتوی خود بر علیه مصوبات کنگره نمایندگان ایالات متحده استفاده نمود. به نظر می‌رسد مهمترین مشخص‌ترین جزء این تفکر نفی تفکر و رویه‌های لیبرالیستی حاکم بر جامعه و در پیش گرفتن شیوه‌هایی کاملاً متضاد با آن باشد. (Britannica.com).

انتخاب اندرو جکسون به ریاست جمهوری محافل دیپلماتیک را نگران کرد، چرا که سوابق رفتاری وی نشان می‌داد مدیریت وی در امور خارجی شامل اقدامات تند، روابط شکننده با کشورهای همسایه و جهان و دیپلماسی تهاجمی می‌باشد. با این حال سیاست خارجی دولت وی به

طور غیرمنتظره‌ای ظریف و پیچیده بود نیروی دریایی ایالات متحده به همراه دیپلمات‌های ماهر این کشور، موقعیت بین‌المللی ایالات متحده را مجدداً احیا کرده و تجارت با اروپا و آسیا را رونق دادند. در دوران ریاست جمهوری وی به دلیل مسائل مرتبط با ایالت تگزاس و موضوع خرید این ایالت از مکزیک و شورش‌های به‌وقوع پیوسته، روابط آمریکا و مکزیک به عنوان همسایه نزدیک آمریکا چندان مناسب نبود. با این حال، جکسون از اعمال خشونت و وارد آوردن فشار به مکزیک جهت الحاق تگزاس به ایالات متحده خودداری نمود و پس از دوران ریاست جمهوری خود تا زمان الحاق یعنی سال ۱۸۴۵ در زمان رئیس‌جمهور «جان تیلور»^۱ از این موضوع حمایت کرد.

زمانی که جکسون در سال ۱۸۲۹ به قدرت رسید، نرخ صادرات آمریکا برای بیش از بیست سال متوالی کاهش یافته بود. سیاست‌های بازرگانی محدود کننده و فعالیت‌های شدید فرانسه، انگلیس و متحدان آن‌ها از عوامل مهم این رکود به شمار می‌رفت. جکسون برای تغییر این شرایط بریتانیا را تهدید به قطع روابط تجاری کرد و بریتانیایی‌ها با درک این موضوع که وی بلوف نمی‌زند و به طور قطع این کار را انجام خواهد داد، مجبور به اعطای برخی امتیازات و تغییر شرایط به نفع آمریکا شدند. در مورد کشور فرانسه و سیاست‌های این کشور بر علیه آمریکا، تا زمان جکسون همواره سیاست همکاری و مماسات جریان داشت. اما جدی‌ترین رویارویی دیپلماتیک جکسون با فرانسوی‌ها بود؛ جایی که بنا به دستور رئیس‌جمهور محدودیت‌هایی برای واردات از فرانسه به ویژه در زمینه واردات مشروبات الکلی ایجاد شد. اقدامی که در نهایت منجر به مذاکرات بسیار مهم بین طرفین شد که طی آن‌ها فرانسوی‌ها در سال ۱۸۳۱ پذیرفتند در ازای آزادی واردات شراب و کاهش عوارض واردات آن، مبلغ ۴۶ میلیون دلار به ایالات متحده بپردازند. در دوران جکسون، تلاش‌هایی برای گسترش روابط تجاری با شرق دور و آسیا صورت گرفت و ارتباطاتی با دولت ژاپن برقرار گردید.

نقش اندرو جکسون در سیاست خارجی دولتش نقش ناظری فعال بود که اهداف اصلی را تعیین کرده و انتظار داشت زیردستانش به آن‌ها دست یابند. دیپلمات‌های آمریکایی از شهرت وی به بی‌احتیاطی، تصمیمات آتی و عدم پذیرش شرایط موجود به ویژه شرایطی که به نفع ایالات



متحده نیست؛ و به انجام رساندن تهدیدات همواره در پیش برد اهداف خود استفاده می کردند. جکسون به خوبی توانست در مواردی که روش های مرسوم «جان کوئینسی آدامز»^{۱۱} در ترویج دستاوردهای تجاری آمریکا در صحنه جهانی کمرنگ یا خنثی شده بود، اعتبار بین المللی را برای آمریکا به ارمغان بیاورد. (Britanica.com, Ibid)

از حیث نظری این دیدگاه مخالف بین الملل گرایی لیبرال و قائل به نگاه به درون می باشد. مخالفت با بین الملل گرایی ویلسونی، اعتقاد به بی عدالتی در عرصه سیاست داخلی و خارجی، اینکه تنها بخشی از مردم آمریکا به خصوص طبقات بالا از نظم جهانی لیبرال نفع می برند، بازگشت به عظمت و شکوه گذشته آمریکا و نفی تمامی اصول لیبرالی از مهم ترین محورهای نظریه جکسونیسم در عرصه سیاست می باشد. ساده سازی بیش از حد مشکلات و تحلیل های سطحی از مسائل و معضلات پیچیده اجتماعی و سیاسی شاخصه دیگر نظریه جکسونیسم می باشد. تغییر و تحولات روی داده در حزب جمهوری خواه ظرف بیست سال گذشته و بحران های مالی موجب شد تا تفکرات جکسون تا آنجا گسترش یابد که در خلال کارزارهای انتخاباتی سال ۲۰۱۶ به یک ابزار ایدئولوژیکی بسیار مهم تبدیل شود. همچنین انتخاب ترامپ به عنوان رئیس جمهور آمریکا را می توان شورش علیه مبانی لیبرال در شکل گیری منطقه «نورث ایست»^{۱۲} (یکی از نمادهای سرمایه داری و تجارت آزاد) دانست. با وجود آنکه ترامپ خود یکی از چهره های برجسته عرصه کسب و کار در منطقه نورث ایست محسوب می شود، اما در عین ناباوری و با سردادن شعارهای پوپولیستی توانست زمینه های آزرده گی خاطر و نارضایتی روستاییان سفید پوست محافظه کار و مسیحی به خاطر بروز بحران مالی را فراهم آورده و از این شرایط به نفع خود استفاده نماید. (James H. Nolt, 2016).

راهبردهای پیشین ایالات متحده در قبال نظام بین الملل

بحث پیرامون سیاست و روابط خارجی یک کشور، پژوهشگران را وادار به رجوع به تاریخ و پیشینه ی تاریخی آن نموده و می بایست بسیاری از فرآیندها و رویه های کنونی را در گذشته ی آن جستجو کرد. کشور ایالات متحده آمریکا به عنوان یک کشور مستعمره و با سابقه ی تاریخی نه

چندان طولانی، با تغییر شرایط خود طی چند قرن با استفاده از مولفه‌های قدرت ملی و استفاده از سیاست‌های انزوایطلبانه و فرصت‌هایی که به دست آورد؛ تبدیل به یکی از مهمترین و تأثیرگذارترین کشورها در عرصه سیاست و روابط بین‌الملل به خصوص در دو قرن اخیر شده است. در طی این فرآیند تاریخی، ایالات متحده آمریکا جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های متفاوتی بسته به مقتضیات داخلی، توانمندی‌های کشور، شرایط نظام بین‌الملل و دیدگاه‌های خاص تصمیم‌گیرندگان آن به سیاست و روابط بین‌الملل داشته است.

از زمان استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ یک دوره طولانی از «انزواگرایی» را در تعاملات این کشور با جهان پیرامون شاهد هستیم که این دوره تا سال ۱۹۱۷ و ورود آمریکا به جنگ جهانی اول به طول انجامید. ایالات متحده آمریکا بعنوان یک کشور تازه استقلال یافته از استعمار انگلستان به دنبال تقویت و استحکام زیرساخت‌های اقتصادی، تثبیت حاکمیت سیاسی بر تمامی عرصه‌های سرزمینی و تثبیت مرزهای بین‌المللی با همسایگان خود، به نحوی مجبور به اتخاذ سیاست انزوایطلبی بود. بنیان‌گذاران ایالات متحده از همان بدو تأسیس کشور و به دست آوردن استقلال از انگلستان، به منظور دور ماندن از فشارهای بیرونی و نپذیرفتن تعهدات خارجی و دست یافتن به آنچه که خود آن‌را آرمان‌های قانون اساسی می‌دانستند با تیزهوشی و فهم مناسب از موقعیت کشور و روابط بین‌الملل این راهبرد را در پیش گرفتند و به نظر می‌رسد این راهبرد آن‌ها را به اهداف و آرمان‌های خود رسانده باشد.

هر چند سیاست کلی ایالات متحده در طی این دوره طولانی انزوایطلبی، تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و تقویت صلح و ثبات و آزادی داخلی بود اما در همین مدت نیز، تغییراتی هر چند جزئی بسته به دیدگاه‌ها و روحیات روسای جمهور مختلف در خصوص ورود به مسائل بین‌الملل و منطقه شاهد بودیم. از سال ۱۸۲۳ و با روی کار آمدن رئیس جمهور «جیمز مونروئه»^{۱۳} وی منافع آمریکا را خارج از چارچوب مرزهای این کشور تعریف و به دنبال گسترش نفوذ ایالات متحده در سطح قاره آمریکا برآمد. مونروئه در پیامی بر دوستی و روابط حسنه با کشورهای اروپایی تأکید نمود اما اعلام کرد هر گونه کوشش از طرف آن‌ها برای توسعه نفوذ و مداخله در امور قاره



آمریکا امری خطرناک است که تهدیدی برای صلح و امنیت این قاره به شمار می‌رود. این پیام و در واقع این راهبرد بعدها "دکترین مونروئه" نام گرفت و اولین باری بود که ایالات متحده از کنج عزلت خارج شده و شروع به جستجوی منافع ملی در خارج از مرزهای ملی کشور کرد. (خورشیدی، جویباری و کریمی، ۱۳۹۶، ۹۱-۹۴) در پی اجرای این دکترین و تحولات پس از آن، ایالت‌های تگزاس، کالیفرنیا، نوادا، آریزونا و بخش‌هایی از یوتا و کلرادو در حدود ۵۰۰ هزار مایل به سرزمین ایالات متحده اضافه شده و این کشور گام‌هایی اساسی برای رشد و توسعه قدرت ملی خود برداشت. (Schwartz, Benjamin, 1996: 108)

رهبران ایالات متحده پس از فائق آمدن به موضوعات داخلی، تثبیت امور و گسترش مرزهای ایالات متحده به شرق، رشد و شکوفایی نسبی اقتصاد داخلی، با این تفکر که توانسته‌اند مسائل و مشکلات داخلی را حل کرده و آماده ورود به عرصه تحولات جهانی هستند، در آغاز قرن بیستم، کم‌کم از سیاست‌های سنتی خود فاصله گرفته و آماده‌ی ایفای نقش خود به عنوان کشوری مهم و تأثیرگذار در عرصه سیاست بین الملل شدند. سال ۱۹۱۷ سالی بسیار مهم و سرنوشت‌ساز در تاریخ معاصر ایالات متحده آمریکا بود چرا که در این سال «وودرو ویلسون» در پاسخ به حملات زیردبایی‌های آلمان به کشتی‌های غیرنظامی آمریکایی، خروج این کشور از عصر انزواگرایی و ورود به نخستین جنگ جهانی را اعلام کرد. با این اقدام عملاً سنت انزواگرایی ایالات متحده منسوخ و جایگزین آن یک سیاست خارجی فعال و تصمیم‌ساز در عرصه جهانی در دستور کار دولت‌مردان ایالات متحده قرار گرفت. اولین واحدهای ارتش ایالات متحده در این سال وارد جنگ با متحدین شدند و با این اتفاق امیدواری در جبهه متفقین برای پیروزی در جنگ و پایان آن افزایش یافت. با پایان جنگ و تشکیل کنفرانس صلح در پاریس، وودرو ویلسون رئیس‌جمهور وقت اصول چهارده‌گانه خود را برای تشکیل جامعه ملل ارائه نمود و جامعه مد نظر وی در سال ۱۹۲۰ با چهل و نه عضو تشکیل گردید. با این حال، کنگره ایالات متحده از تصویب معاهدات صلح و ریسای سرباز زد و در انتخابات همان سال با پیروزی نامزد حزب جمهوری خواه با شعار نخست آمریکا و بازگشت به شرایط معمول سیاسی گذشته، سیاست بین‌الملل‌گرایی و خروج از

انزوای ویلسون موقتاً کنار گذاشته شد. با این وجود اتفاقات بعدی حاکی از آن بود که با توجه به به قدرت و توانمندی‌های ایالات متحده و همچنین تأثیرگذاری این کشور در عرصه‌ی رخدادهای جهانی به خصوص ورود به جنگ جهانی و تأثیرگذاری در این جنگ، این کشور دیگر نمی‌تواند از تحولات بین‌المللی برکنار بوده و سیاست انزوای طلبی را مجدداً در دستور کار قرار دهد. با این حال به جرأت می‌توان گفت که تفکر انزوای‌گرایی و شعار اول آمریکا همواره در عرصه سیاست ایالات متحده آمریکا به عنوان یک تفکر ریشه دار و اصیل حضور دارد. تفکری که ورود ایالات متحده به عرصه‌های جهانی و ایجاد تعهدات مالی و نظامی برای امنیت ملی این کشور را خطرناک دانسته و هر از چندگاهی با ظهور برخی چهره‌های معتقد به این سیاست در انتخابات ریاست جمهوری و حمایت طبقات پایین مردم آمریکا، این تفکر مجدداً به عرصه سیاست این کشور باز می‌گردد (Maynes Ch. W, 1999: 515-518).

با آغاز جنگ جهانی دوم و ورود مجدد ایالات متحده به این جنگ در دسامبر سال ۱۹۴۱، این کشور این بار به صورت جدی‌تر و فعالانه‌تر وارد عرصه روابط بین‌الملل، اجماع‌سازی جهانی از طریق ایجاد نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و ارائه نظامی نوین در روابط بین‌الملل گردید. مخالفت کنگره با طرح ویلسون و عدم پیوستن ایالات متحده به جامعه ملل، باعث ضعف و فروپاشی این نهاد گردید. از این رو، سیاستمداران آمریکا با گرفتن درس از تجربه ناموفق جامعه ملل و همسو با هم‌تایان غربی خود در کشورهای فرانسه و انگلستان پایه‌های تشکیل نظامی جدید را در سال ۱۹۴۱ و با انتشار اعلامیه آتلانتیک بنیان نهادند. دوران پس از جنگ جهانی تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دوران جنگ سرد معروف گردید، نظام بین‌الملل با تقسیم به دو بلوک شرق و غرب در وضعیتی نه جنگ نه صلح به سر می‌برد که در این دوران ضرورت داشت هر یک از دو ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده از طریق ایجاد پیمان‌های نظامی (ناتو و ورشو) موافقتنامه‌های اقتصادی و تجاری (گات و سازمان تجارت جهانی در مقابل اتحادیه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع) و ایجاد سازمان‌های سیاسی صف‌بندی و جبهه‌گیری‌های خود را در قالب گروهی از متحدین و هم‌پیمانان خود ایجاد نمایند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و



اضمحلال بلوک شرق، ایالات متحده در طی دورانی کوتاه آزادی و ابتکار عمل بیشتری در اتخاذ اقدامات یک جانبه گرایانه در عرصه بین المللی داشت. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به نیم قرن تضاد بین دو بلوک شرق و غرب خاتمه بخشید و دورانی تحت عنوان دوران تک قطبی با ابرقدرتی ایالات متحده به وجود آمد. از این رو راهبرد گسترش ناتو به شرق و ایجاد پایگاه های نظامی در شرق اروپا، دخالت در منطقه خلیج فارس و اخراج نیروهای صدام از کویت، دخالت در بحران کوزوو، اشغال افغانستان و سپس اشغال عراق در این دوران نشان از تغییر راهبرد این کشور در طول سالیان از انزواگرایی به بین الملل گرایی و در نهایت به یک جانبه گرایی با محوریت آمریکا در عرصه بین الملل دارد. (دهشیار، حسین، ۱۳۸۶: ۴۸-۶۶)

یک جانبه گرایی

یک جانبه گرایی رفتاری است که طی آن یک کشور جهت تأمین امنیت و منافع ملی خود، تنها بر توان و مقدرات خود اتکاء کرده و به عنوان یک عنصر مستقل از نظام حاکم اقدام به حل و فصل مسائل و مشکلات خود می نماید. چنین دولتی عملاً خود را بی نیاز از دیگران دانسته و لذا دلیلی ندارد تا در مقابل سایر دولت ها و نظام بین الملل تعهداتی را پذیرفته و رفتار خود را محدود نماید. ایالات متحده برای رسیدن به چنین مرحله ای تحولاتی را پشت سر گذاشت که نیاز به بررسی می باشد. (پلینو و آلتون، ۱۳۵۷: ۲۵-۲۶)

با پایان جنگ جهانی اول، ایالات متحده برای اولین بار سیاست انزواگرایی خود را کنار نهاد و علاوه بر تلاش برای منتفع شدن از نتایج جنگ اقدام به توسعه و گسترش نهادها و سازمان های بین المللی کرد. این رویه با بروز جنگ دوم جهانی و حضور موثر ایالات متحده تقویت شد و ایالات متحده توانست در دوران پس از جنگ جهانی دوم به منظور مقابله با گسترش و نفوذ کمونیسم مکانیسم های لازم را ایجاد و صف بندی مشخصی با بلوک شرق ایجاد نماید. اما آنچه که برای در این بررسی مهم و حائز اهمیت می باشد، رویکرد دولت های ایالات متحده در دوران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تک قطبی شدن جهان است. چرا که سیاست گذاری های این دوره از تاریخ آمریکا و تحولاتی که در این دوران رخداد زمینه ساز و مبنای ظهور شخصیتی

به نام دونالد ترامپ در قامت رئیس جمهور ایالات متحده و منتقد شدید این سیاست‌ها و مکتب فکری وی تحت عنوان ترامپیسم بود.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پایان دوران جنگ سرد در سال‌های آغازین دهه ۹۰، ایالات متحده به یک هژمون مسلط در سطح کلان تبدیل شد و همین امر آزادی عمل و قدرت مانور بیشتری در اختیار سیاستمداران این کشور قرار داد. ایالات متحده در این دوران می‌توانست با توجه به مقدرات خود، بدون اینکه مزاحمتی از جانب کشور خاص یا نهاد خاصی احساس کند، در تمام نقاط استراتژیک جهان نفوذ کرده و در مسائل مربوط به آن مناطق تأثیر گذاری قابل توجهی داشته باشد. در این دوران که مصادف بود با ریاست جمهوری بوش پسر یکجانبه‌گرایی ایالات متحده به صورت آشکاری نمود پیدا کرد. (Maynes, Ibid)

با حاکمیت جمهوری خواهان به ریاست جمهوری «جورج دبلیو بوش» از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ میلادی مولفه‌های سیاست قدرت یک بار دیگر در دستور کار دولت مردان ایالات متحده قرار گرفت و بوش پسر برای تثبیت هژمونی ایالات متحده به یکجانبه‌گرایی روی آورد. اولویت دادن به تثبیت و تقویت هژمونی ایالات متحده و نظامی‌گری شاخص‌های مهم این دوره از سیاست ایالات متحده می‌باشند. در این دوره بود که ایالات متحده با تکیه بر برتری قدرت نظامی خود تعهد خود بر چندجانبه‌گرایی و همکاری بین‌الملل با محوریت اقتصادی را کنار گذاشته و نادیده گرفتن قوانین بین‌المللی و به خصوص منشور سازمان ملل متحده امری بدیهی و پذیرفته شده گردید. حوادث یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ و وقایع پس از آن گروهی از سیاستمداران نومحافظه کار را بر آن داشت تا امنیت و منافع ملی ایالات متحده را با تکیه بر توانمندی‌های نظامی و بدون همکاری سایر هم‌پیمانان در دستور کار خود قرار دهند. حمله به افغانستان و عراق، مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی، حضور حداکثری در خاورمیانه و خلیج فارس، اقدامات پیشدستانه و مداخله جویانه در سایر نقاط جهان از جمله شاخص‌ترین اقدامات این دوره بود. (عزیزی‌مهر، فردین و حسینی کرانی، ۱۳۹۳: ۱۰۱-۱۳۳)



چندجانبه گرایی

با روی کار آمدن «باراک اوباما» از حزب دموکرات از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۷ میلادی، چندجانبه گرایی و اقدام در چارچوب نهادهای بین المللی در دستور کار سیاستمداران ایالات متحده قرار گرفت. چندجانبه گرایی آمریکا در این دوره مبتنی بر واقع گرایی و این حقیقت بود که یک جانبه گرایی و اقدامات دولت گذشته آمریکا در شرایط موجود نظام بین الملل دیگر کارآیی و سودمندی خود را از دست داده است و می بایست آمریکا طی همکاری و همراهی با نظام بین الملل و از طریق نهادهای موجود مسائل و مشکلات خود را حل و فصل نماید. «سیاست تغییر^{۱۴}» اوباما معطوف به افزایش انگیزه مشارکت برای سایر کشورهای هم پیمان برای مقابله با تهدیدات بود. در این دوره، کشورهای انگلستان، فرانسه و آلمان نقش بیشتری برای کنترل تهدیدات و مشارکت با آمریکا بازی کردند.

یکی از مهمترین وجوه چندجانبه گرایی، توجه و اهمیت دادن به نهادهای بین المللی و نهاد گرایی است. سازمان های بین المللی و نهادهای چندجانبه، برای نائل شدن به اهداف خود و غلبه بر مشکلات با همدیگر همکاری می کنند. اوباما پس از رسیدن به کاخ سفید، با امید به بهبود وضعیت ایالات متحده در جهان سیاست متفاوتی با جورج بوش در پیش گرفت. وی ملت آمریکا را نه ملتی برتر و نه ملتی استثنایی بلکه شریکی برابر برای سایر ملت ها دانست و بر چندجانبه گرایی، اقتصاد، ظرفیت سازی های جدید منطقه ای و بین المللی و پرهیز از یک جانبه گرایی، پرهیز از جنگ پیشگیرانه و مداخلات نظامی تأکید کرد.

با بررسی شرایط و عملکرد دو دولت جمهوری خواه و دموکرات پیش از ترامپ می توان چند اصل و راهبرد کلی را برشمرد که این راهبردها و خط مشی ها هر یک پیامدها و تأثیراتی به خصوص بر جامعه و دولت آمریکا بر جای گذاشت. در واقع برآمدن ترامپسم و نفی تمامی این راهبردها توسط معتقدین به این راهبرد نوعی تلاش برای بهبود شرایط و تقویت جایگاه آمریکا در نظام بین الملل بود. این اصول و راهبردها در دوران یک جانبه گرایی بوش عبارت بودند از:

۱- استفاده از نیروی نظامی در راستای اهداف سیاسی و تأمین امنیت کشور

۲- بازتعریف دفاع و استفاده از دفاع پیشگیرانه و پیش‌دستانه به عنوان مجوزی برای تهاجم به کشورهای دیگر

۳- تلاش در جهت منع تکثیر تسلیحات کشتار جمعی

از طرف دیگر دولت اوپاما با نفی سیاست‌های جمهوری خواهان و جورج بوش راهبردهای ذیل را جهت دستیابی به اهداف خود به کار گرفت:

۱- خودداری از یک‌جانبه‌گرایی و تلاش برای دستیابی به چندجانبه‌گرایی

۲- گسترش همکاری با قدرت‌های نوظهور جهانی مانند چین و هند

۳- لزوم پیوند میان قدرت نظامی و اقتصادی

۴- نظارت بر جریان دموکراسی‌سازی در جوامع دیگر

۵- تبدیل خط مشی جنگ پیش‌دستانه به مناسبات همکاری

آنچه که در بین این دو راهبرد مشترک است نقش فعال و مداخله‌جویانه ایالات متحده در سرتاسر جهان جهت تعقیب و دستیابی به منافع ملی این کشور است. هر یک از دو راهبرد مذکور برای نیل به این هدف شیوه‌ها و رویه‌های متفاوتی را در پیش می‌گیرند اما خروج از انزواگرایی، مداخله فعالانه و حضور در مناطق نفوذ از جمله اشتراکات اساسی این دو راهبرد در تعامل با نظام بین‌الملل پیرامون آمریکا می‌باشد.

راهبرد ترامپیسیم در قبال نظام بین‌الملل

راهبرد ترامپیسیم گونه‌ای از سیاست و حکومت‌داری بر مبنای نژادگرایی و مسیحیت انجیلی، راست افراطی، پوپولیسم و نئوناسیونالیسم می‌باشد که عمدتاً در بین اعضای حزب جمهوری‌خواه آمریکا طرفدار دارد. این رویکرد با تکیه بر اصول ناسیونالیسم افراطی و قائل شدن به خاص بودن (برتری داشتن) آمریکائی‌ها، برای سیاست، اقتصاد، مشکلات نژادی و اجتماعی؛ و مسائل داخلی و بین‌المللی نسخه خاص خود را می‌پیچد. محدود کردن مهاجرت سایر ملیت‌ها به خصوص رنگین‌پوستان به خاک آمریکا، حمایت بی‌قید و شرط اقتصادی از بنگاه‌های داخلی، انزواگرایی، یک‌جانبه‌گرایی و دوری از ترتیبات و معاهدات بین‌المللی پرهزینه، پوپولیسم و نفی راهبردهای



گذشتگان در این راستا قرار دارند. ترامپسم در عرصه داخلی منتقد شرایط موجود جامعه ایالات متحده بوده و لیبرالیسم نهاده شده در این کشور مبتنی بر بازار آزاد را به نفع بنگاه‌های اقتصادی بزرگ و طبقه حاکم می‌داند و بر این اساس طرفداران بسیاری از طبقات پائین جامعه و رنگین‌پوستان دارد.

بررسی ابعاد شخصیتی دونالد ترامپ در قامت رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا و اندرو جکسون نشان از شباهت‌های بسیار بین نحوه تفکر و رفتار آن‌ها می‌باشد؛ به نحوی که می‌توان این شباهت‌های رفتاری را در بسیاری از تصمیم‌گیری‌های آن‌ها با تفاوت‌هایی جزئی مشاهده کرد. از این رو می‌توان از روی شباهت‌ها و تفاوت‌های رفتاری دو شخصیت مورد بررسی به دو مکتب شخصیتی و رفتاری تحت عنوان جکسونیسم و ترامپسم رسید. برای مثال هردو شخصیت مورد بررسی از هواداران و مخالفان متعصب برخوردار هستند که در هواداری و یا مخالفت از سیاست‌های این دو شخصیت هیچ‌گونه انعطافی ندارند. از دیگر وجوه شخصیتی مشترک بین دو رئیس‌جمهور، خودشیفتگی و اعتماد به نفس بیش از حد می‌باشد. جکسون از جمله روسای جمهوری به شمار می‌رود که بیشترین پرتله نقاشی را در بین روسای جمهور ایالات متحده دارد. ترامپ نیز همانند جکسون علاقه شدیدی به ایجاد پرتله از خود نشان داده به ویژه نقاشی‌های تمام قد وی در فلوریدا زبان‌زد همگان می‌باشد. عصبانیت دو شخصیت از رسانه‌های منتقد و عدم تحمل هیچ نوع انتقاد از جانب دو رئیس‌جمهور از دیگر وجوه اشتراک شخصیتی بین آن‌هاست. جکسون روزنامه‌هایی را که از وی انتقاد می‌کردند را با حرف بزرگ X مشخص می‌کرد و ترامپ همواره منتقدان خود را در توئیتر و سایر رسانه‌های اجتماعی به باد انتقاد می‌گیرد. وی همچنین در دوران تبلیغات انتخابات با فضا سازی و زیر سوال بردن تمامی سیاست‌های دولت او با ما در عرصه داخلی و بین‌الملل توانست فضای عمومی انتخاب کنندگان را به نفع خود تغییر دهد.

در کنار مسائلی که بحث شد، واضح است که عقاید پوپولیستی ترامپسم از جهات متعددی پایبند به دیدگاه‌های جکسون است، مهمترین و شاخص‌ترین جنبه فکری این دو تفکر نفی شرایط و نظم حاکم بر جامعه است. از منظر ترامپسم نظم جهانی لیبرال بیشتر به نفع عده خاصی از

آمریکایی‌ها به خصوص طبقات بالا و دارندگان قدرت و ثروت است، در حالی که بیشتر مردم آمریکا به خصوص طبقات کارگری و کم درآمد کمترین نفعی را از آن نمی‌برند. در نهایت و بر اساس همین دیدگاه برای آنکه دوباره آمریکای بزرگ ساخته شود، باید سیاست‌های برخاسته از بطن اندیشمندان لیبرال و پیروان «ویلسون»^{۱۵} را معکوس ساخت. از سیاست‌های فوق می‌توان به مواردی همچون اصول جهان وطنی، چندجانبه‌گرایی، تجارت آزاد، جهانی‌سازی و بین‌المللی‌گرایی لیبرال اشاره نمود. سیاست‌هایی که به زعم ترامپیسم در طول دهه‌ها عایدی چندانی برای ایالات متحده نداشته و بیشتر به نفع دوستان و شرکای این کشور بوده است. دوستانی که بدون پرداخت کوچکترین هزینه در مناقشات و مسائل بین‌المللی بیشترین دستاورد و منافع را به دست آورده‌اند.

دومین محور بحث جکسونیسم و ترامپیسم ساده‌سازی بیش از حد معضلات و مشکلات موجود در عرصه روابط بین‌الملل می‌باشد. ترامپیسم دوست دارد مشکلات را بیش از حد ساده کرده و در قبال آن‌ها کمترین میزان انرژی و وقت را تخصیص دهد. جهانی که بر اساس تفکرات این دیدگاه ترسیم می‌شود دنیایی خشن است که در آن همکاری بسیار دشوار است، ارتباط با سایر کشورها جنبه تعادلی داشته و نهادهای بین‌الملل فقط حد و مرزی برای حاکمیت هر کشور و تلاش آن برای دستیابی به منافع خود است. در چنین دنیایی، هدف رهبری آمریکا باید ارتقای منافع ملی باشد. از دیدگاه ترامپیسم این موضوع در دولت‌های پیش از دونالد ترامپ کاملاً برعکس بوده و نظم جهانی امروز و نهادهای آن که اتفاقاً محصول برنامه ریزی و تلاش خود آمریکایی‌ها در سال‌های طولانی پس از جنگ جهانی می‌باشند به نوعی باعث بهره‌کشی از اقتصاد و ملت آمریکا شده و منافع چندانی برای ارتقاء قدرت ملی این کشور نداشته است. این موضوع به وضوح در نسخه منتشر شده از راهبرد امنیت ملی آمریکا در دسامبر ۲۰۱۷ عنوان شده است:

«آن زمان که قدرت را به دست گرفتیم، رژیم‌های سرکش در حال توسعه سلاح‌ها و موشک‌های هسته‌ای خود بودند تا کل این کره خاکی را ناامن سازند. گروهک‌های تندرو اسلام‌گرا رو به رشد بودند. تروریست‌ها کنترل بخش‌های بسیاری از منطقه غرب آسیا و خاورمیانه



را به دست گرفته بودند. قدرت‌های رقیب با کمال ستیزه جویی منافع آمریکا در چهار گوشه دنیا را با خطر مواجه کرده بودند، مرزهای نفوذپذیر و قوانین مهاجرتی اجرا نشده با خود آسیب‌ها و صدمات بسیاری را به همراه آورده بودند. تشکیلات بزرگ مجرمانه، مواد مخدر و ناامنی را با خود وارد جامعه ما می‌کردند. تمام این موارد محصول رفتارها و سیاست‌های غلط پیشین ماست.» (NSS USA, 2017)

این تصویر شبه‌هابزی از دنیا، به معنای رد کامل اخلاقیات در بین الملل‌گرایی لیبرال است از جمله این دیدگاه که آمریکا باید به نحو فعالی حقوق بشر و دموکراسی را در خارج از مرزهای خود اشاعه دهد. در این راستا، ترامپ به عنوان نمادی از اندیشه ترامپسم در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۱۷، اهمیت حاکمیت به عنوان راه حلی برای اکثر مشکلات جهانی امروز را مورد حمایت قرار داد و این دیدگاه را که هدف آمریکا باید تغییر نظم جهانی به نحوی باشد که دنیا محل امنی برای نظام‌های دموکراسی باشد را معکوس و وارونه ساخت. ترامپ این طور اظهار داشت که:

«انتظار نداریم که سایر کشورهای دنیا، فرهنگ‌ها، سنن یا حتی نظام‌های حکومتی و دولتی یکسانی داشته باشند. در حوزه سیاست خارجی اصل اساسی حاکمیت را دوباره مطرح کرده‌ایم. به عنوان رئیس جمهور آمریکا همیشه کشور آمریکا اولین اولویت من است، همان طور که همیشه برای رهبران کشورهای شما هم همین طور است و باید همواره کشورهای شما اولویت نخست آن‌ها باشد.» (www.Politico.com, 2017)

بسیاری از توصیه‌های ترامپسم، نشان دهنده ابراز ناراحتی و نارضایتی از تحولات اجتماعی و اقتصادی است که ظرف دهه‌های اخیر کل آمریکا را تحت تأثیر قرار داده است، ایجاد جامعه چند فرهنگی و غیر بومی شدن فعالیت‌های اقتصادی و گذار به اقتصاد «پسافوردی»^{۱۶} و گسترش تولید و مصرف‌گرایی به طور کامل نفی می‌شود. به نظر می‌رسد ترکیبی از تفکرات پوپولیستی وام گرفته شده از جکسونیسم، حمایت‌گرایی و انزوای طلبی و از جذابیت خاصی برای کسانی برخوردار است که بازندگان جهانی سازی لقب گرفته‌اند. آن دسته اقشاری که تحولات سریع رخ داده در

ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جامعه آمریکا روی آن‌ها اثرگذار بوده است، به احتمال بسیار زیاد ممکن است با مبانی اصلی بین‌الملل‌گرایی لیبرال مثل ترویج دموکراسی و سیاست درهای باز تجاری موافق نباشند. ترامپیسم به خاطر همین احساسات و تفکرات بود که همواره بر لزوم کنار گذاشتن آرمان‌های بد تأکید ورزیده و با حمایت این اقشار به دنبال تغییر در مناسبات داخلی و بین‌المللی ایالات متحده آمریکاست.

ورود دونالد جی ترامپ به کاخ سفید به عنوان چهل و پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا با توجه به سیاست‌های اعلامی و با تأکید بر شعار «نخست آمریکا» باعث شد تا کلیه فرضیه‌های مهم در رابطه با راهبرد ایالات متحده بعد از جنگ جهانی دوم با چالش‌هایی مواجه شود؛ از ضرورت تقویت نظم بین‌الملل کنونی و لزوم تداوم شبکه پیمان‌های امنیتی گرفته تا نیاز به حفاظت از نظم اقتصادی آزاد و چندجانبه و لزوم ترویج آزادی و دموکراسی در خارج از مرزها تماماً توسط ترامپ نادیده گرفته یا کم اثر شدند. به واقع، می‌توان این گونه بیان نمود که رویکرد ترامپیسم در حوزه سیاست خارجی ترکیب خطرناکی از تمایل به انزواگرایی و تصمیمات نسنجیده و بر اساس امیال شخصی رئیس‌جمهور بود. ترامپ ریاست جمهوری خود را انقطاع کامل در برابر دولت‌های پیشین و در ابعادی کلی‌تر نسبت به اصول پایدار سیاست خارجی آمریکا می‌داند (Soheil Goodarzi, 2018: 217-219).

از این رو، اصل اساسی و بسیار مهم ترامپیسم در سیاست خارجی، با عنوان و شعار «نخست آمریکا» نمادی از یک جانبه‌گرایی و نفی بسیاری از معاهدات و ترتیباتی بود که دولت‌های پیش از دونالد ترامپ در به وجود آوردن، رهبری و تأمین مالی آن تلاش کرده بودند. در سیاست خارجی بر مبنای ترامپیسم، منافع ملی ایالات متحده به ویژه در تعامل و برخورد با سایر کشورهای جهان، معاهدات اقتصادی و تعهدات بین‌المللی بسیار مورد تأکید است. در این راهبرد متحدان سنتی ایالات متحده آمریکا مانند کانادا و شرکای اروپایی آمریکا در قالب ناتو و اتحادیه اروپا به صرف داشتن اشتراکات فرهنگی و سیاسی مورد توجه نیستند؛ در مقابل برخی حاکمان اقتدارگرای سابقاً رقیب مانند ولادیمیر پوتین و رهبران چین به خاطر برخی مسائل و منافع دو طرفه، یا پادشاهان



کشورهای غیر دموکرات در سایر نقاط جهان مورد توجه و احترام هستند. در این راهبرد، مرزبندی‌های گذشته دوستان و دشمنان تغییر کرده و منافع متقابل مهمترین نقش را تعیین دوستی‌ها و دشمنی‌ها دارد. سیاست خارجی در ترامپسم بر اساس شعار نخست آمریکا، شعاری که بسیاری پیشتر نیز آنرا سر داده بودند؛ بنا نهاده شد، و معنی آن پایان دادن به دخالت و حضور آمریکا در جنگ‌های پرهزینه، بی فایده و طاقت فرسا در مناطق دور دست به ویژه منطقه خاورمیانه، خروج آمریکا و یا کاهش میزان تعهدات این کشور در معاهدات و ترتیبات بین المللی که صرفاً برای این کشور هزینه دارند و سایر کشورها بیشترین منفعت را از این ترتیبات می‌برند، و همچنین اتخاذ سیاست‌های سخت‌تر و غیرقابل انعطاف‌تر بر علیه کشورهایی که با منافع آمریکا چالش دارند می‌باشد.

ترامپسم به شدت با سازمان‌ها و توافقات چندجانبه مخالف است و اینگونه استدلال می‌کند که: «این سازمان‌ها و توافق‌های چندجانبه از ایالات متحده در جهت دستیابی به اهداف و منافع خود سوء استفاده می‌کنند این در حالی است که ایالات متحده سالانه بسیاری از مشاغل خود و سرمایه‌های هنگفت خود را بابت آن‌ها از دست می‌دهد» (TRT World, 29 June 2018). به عنوان مثال می‌توان به سرنوشت عضویت ایالات متحده در «سازمان بهداشت جهانی»^{۱۸} اشاره نمود. سازمان بهداشت جهانی، یک آژانس تخصصی سازمان ملل متحد می‌باشد که برنامه‌های بهداشتی را در سازمان ملل متحد هدایت و هماهنگ می‌کند. ایالات متحده نقش اساسی در تأسیس این سازمان ایفا کرد و عضو هیئت عمومی و همچنین هیئت اجرایی این سازمان می‌باشد. ایالات متحده ۲۲ درصد از بودجه مالی این سازمان را هر ساله تأمین می‌کند که این رقم در سال ۲۰۲۰ حدود ۱۲۰/۵ میلیون دلار برآورد شده که از این مقدار ۵۸/۳ میلیون دلار آن در اختیار این سازمان قرار گرفت (World Health Organization, Budget Implementation Summary, 2020, 1-7). در سپتامبر ۲۰۲۰، وزارت امور خارجه ایالات متحده اعلام کرد که هیچ بودجه اضافی در سال ۲۰۲۰ برای این سازمان در نظر نگرفته است. اساس نامه این سازمان هیچ ماده‌ای را برای خروج از این سازمان در نظر نگرفته است. اما در سال ۱۹۴۸ زمانی که کنگره اجازه مشارکت ایالات متحده در

این سازمان را صادر کرد، سازمان بهداشت جهانی پذیرفت که ایالات متحده در صورت تمایل به خروج می‌تواند اقدام کند اما با این شرط که ابتدا کنگره آن را تأیید کند و در مرحله بعد ضمن خروج باید تا پایان سال مالی بودجه مقرر این سازمان را پرداخت کند. در ماه آوریل ۲۰۲۰ ترامپ دستور تعلیق بودجه این سازمان را داد که با شرایط خروج آمریکا از سازمان ناسازگار بود. در این بین نظرات کنگره و شخص ترامپ کاملاً متفاوت می‌باشد اما در نهایت در ماه مه سال ۲۰۲۰، ترامپ اعلام کرد ایالات متحده از این سازمان خارج خواهد شد و بودجه مربوط به این سازمان را نیز کاملاً قطع خواهد کرد. یکی از دلایل اصلی این تصمیم ترامپ این بود که این سازمان نتوانسته بحران همه‌گیری ویروس «کرونا» را مدیریت کند و از عدم استقلال این سازمان از چین ابراز نگرانی کرد. در ژوئیه ۲۰۲۰، مایک پمپئو، تصمیم آمریکا برای خروج از این سازمان را به دبیر کل سازمان اعلام کرد، که از این سازمان در تاریخ ۶ ژوئیه ۲۰۲۱ خارج خواهند شد (Blyther and et al, 2020:1-20).

بر اساس رویکرد و دیدگاه ترامپسیسم، هر توافق و سازمان بین‌المللی که منافع ایالات متحده را در نظر نگیرد، باید از آن خارج شد و آن را نادیده گرفت. بر اساس این دیدگاه و رویکرد، «برنامه جامع اقدام مشترک»^{۱۹} موسوم به «برجام» که در سال ۲۰۱۵ و توسط دولت باراک اوباما و قدرت‌های هسته‌ای جهان با ایران مذاکره و مورد توافق قرار گرفت، برخلاف منافع آمریکا تلقی شده و از آن تحت عناوینی چون، «معامله‌ای بسیار بد» یا توافقی «خجالت‌آور» یاد گردید. ترامپ در این زمینه اذعان دارد که مبلغ زیادی پول هزینه این توافق شد و در نهایت آمریکا هیچ به دست نیاورده است. ترامپ در برخی مواقع از برجام تحت عنوان توافقنامه «یک‌طرفه» یاد کرد و در ادامه گفت که این یک توافقی است که طرف ما (ایران) به منافع مورد نظر خود خواهد رسید و در مقابل هیچ تضمینی نسبت به اجرای موارد توافق شده نداده است و عملاً دست ایالات متحده از منافع این توافق کوتاه خواهد ماند. بنابراین ترامپ و کابینه دولت او تأکید کردند که به محض آغاز به کار نسبت به خروج از این توافق‌نامه اقدام خواهند کرد که این امر در تاریخ ۱۸ می سال ۲۰۱۸ عملی شد (زمانی و نیاکویی، ۱۳۹۸: ۱۰۵-۱۰۴).



با نفی حضور پرهزینه آمریکا در جنگ‌ها، معاهدات و توافقات بین‌المللی، راهکار ترامپسم برای حل مسائل و مشکلات ایالات متحده نوعی از انزواگرایی و رجوع به منابع داخلی کشور است. ترامپسم معتقد است با ترکیب کردن مجموعه‌ای از قوانین و سیاست‌های مبتنی بر کاهش مالیات بر درآمد شهروندان آمریکایی، حمایت بیشتر و هدفمند از تولید داخلی، و سرمایه‌گذاری بیشتر در زیرساخت‌های اقتصادی می‌توان به افزایش رشد اقتصادی کشور و در نتیجه حل مسائل و مشکلات موجود از قبیل بیکاری گسترده فائق آمد. در همین راستا، اولویت ترامپسم در افزایش رشد و رونق اقتصادی، آمریکایی سازی اقتصاد به جای جهانی سازی می‌باشد. ترامپسم در این مسیر تلاش دارد بسیاری از قوانین و مقررات به اصطلاح دست و پاگیر را حذف و روند رو به رشد اقتصاد را از طریق فرایندای داخلی تسهیل و تقویت نماید. به منظور جلب حمایت داخلی مردم، این راهبرد سیاست‌های مشوق رشد و کاهش مالیات بر کارگران و کسب و کارهای خرد را در پیش می‌گیرد و با ارائه یک سیستم مالیاتی پلکانی سعی دارد نوعی عدالت مالیاتی را در کشور برقرار نماید. در عرصه اقتصاد بین‌الملل، و به عنوان یک جایگزین برای معاهدات و ترتیبات پرهزینه بین‌المللی، ترامپسم به دنبال مذاکرات جدید و قوی‌تر با کشورهای نظیر روسیه و چین می‌باشد و با آنچه که به ضرر منافع ملی کشور باشد شدیداً مخالف است.

در نهایت برای فهم بهتر ترامپسم از سیاست‌های پوپولیستی و عوام‌فریبانه در نفی تمامی سیاست‌ها و دستاوردهای پیشینان برای جلب حمایت و اعتماد عمومی و برنده شدن در انتخابات نمی‌توان چشم پوشی نمود. نفی دموکراسی و لیبرالیسم حاکم بر جامعه غربی به خصوص آنچه که در کشور ایالات متحده جریان دارد و باعث تعمیق شکاف طبقاتی شده است بهترین موضوع برای کارزار انتخاباتی است تا با وعده بازگرداندن عظمت و شکوه از دست رفته کشور تمامی طبقات فرودست را به نفع خود بسیج نماید. نفی دستاوردهای تمامی جنگ‌هایی که آمریکا در آنها شرکت داشته یا خود آغاز گر آن‌ها بوده، نفی نتایج قراردادهای تجارت آزاد و لیبرالیسم اقتصادی، نفی منافع حضور مهاجرین در خاک ایالات متحده، وعده ایجاد منزلت اجتماعی برای گروه‌های اجتماعی کوچک در جامعه

آمریکا، و وعده بازگشت بزرگی و جلال از دست رفته مردم آمریکا تبدیل به سکوی پرتاب پروپاگانداى ترامپیسم گردید. (استریک، ولفگانگ، ۱۳۹۷: ۵-۱)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ترامپیسم گونه‌ای از سیاست و حکومت‌داری بر مبنای نژادگرایی و مسیحیت انجیلی، راست افراطی، پوپولیسم و نئوناسیونالیسم می‌باشد که عمدتاً در بین اعضای حزب جمهوری‌خواه آمریکا طرفدار دارد. این رویکرد با تکیه بر اصول ناسیونالیسم افراطی و قائل شدن به خاص بودن (برتری داشتن) آمریکائی‌ها، برای سیاست، اقتصاد، مشکلات نژادی و اجتماعی؛ و مسائل داخلی و بین‌المللی نسخه خاص خود را می‌پیچد. محدود کردن مهاجرت سایر ملیت‌ها به خصوص رنگین‌پوستان به خاک آمریکا، حمایت بی‌قید و شرط اقتصادی از بنگاه‌های داخلی، انزواگرایی، یکجانبه‌گرایی و دوری از ترتیبات و معاهدات بین‌المللی پرهزینه، پوپولیسم و نفی راهبردهای گذشتگان در این راستا قرار دارند. ترامپیسم در عرصه داخلی منتقد شرایط موجود جامعه ایالات متحده بوده و لیبرالیسم نهادینه شده در این کشور مبتنی بر بازار آزاد را به نفع بنگاه‌های اقتصادی بزرگ و طبقه حاکم می‌داند و بر این اساس طرفداران بسیاری از طبقات پائین جامعه و رنگین‌پوستان دارد. رشد و گسترش راهبرد ترامپیسم در جامعه ایالات متحده آمریکا حاصل نارضایتی بخش‌های بزرگی از جامعه از رویه‌ها و سیاست‌های حاکم بر این کشور در سال‌های طولانی بوده که منجر به ایجاد شکاف و فاصله طبقاتی شدید شده و این نارضایتی، زمینه بروز و ظهور ایده‌های نئوناسیونالیستی مبتنی بر انزواگرایی و نگاه به درون را ایجاد کرده است. راهبرد ترامپیسم با تکیه بر اصولی همچون نفی ایده‌های لیبرالیستی مبتنی بر بازار آزاد، اصول دموکراسی‌های غربی، و نهادگرایی لیبرال، تمامی مسائل و مشکلات موجود در جامعه آمریکا را متوجه اجرای این سیاست‌ها و راهبردها در طول سالیان متمادی می‌داند. لذا مهمترین عنصر راهبرد ترامپیسم نفی شرایط موجود، نفی ساختارهای تعریف شده و سر دادن شعار تغییر بدون ارائه راه حل مشخص و منسجم جهت برون رفت از این معضلات و مشکلات است. راهبردی که در عرصه داخلی منجر به هرج و مرج و بلاتکلیفی در بروکراسی اداری، عدم اجماع نخبگان در اداره امور،



آشفتگی و بی کفایتی کابینه و عدم تحقق شعارهای انتخاباتی و در عرصه بین المللی منجر به یکجانبه گرایی و نفی تمامی معاهدات و ترتیبات بین المللی و به نوعی بی اعتباری ایالات متحده آمریکا در نزد متحدین و شرکای سنتی، انزواگرایی و در حاشیه قرار گرفتن ایالات متحده به عنوان یک قدرت بزرگ، و افزایش قدرت مانور رقبای سنتی آمریکا در عرصه بین الملل یعنی چین و روسیه گردید.

پانوش

1. Trumpism
2. Andrew Jackson
3. Isolationism
4. George W. Bush
5. Barack Obama
6. Donald John Trump
7. America First
8. Jacksonism
9. Jacksonian politics
10. John Taylor
11. John Quincy Adams
12. North East
13. James Monroe
14. Change policy
15. Woodrow Wilson
16. Post-Fordism

۱۷. پسافوردیسم سیستم غالب تولید، مصرف و پدیده های اجتماعی-اقتصادی مرتبط با آن در کشورهای صنعتی از اواخر قرن بیستم به این سو می باشد. تغییر در ماهیت نیروی کار شامل رشد فرآیندهای کار، گردش کار با تکیه بر فناوری اطلاعات و ارتباطات و نیروی کار دیجیتال از مهمترین عناصر این سیستم به شمار می روند.

18. World Health Organization
19. Joint Comprehensive Plan of Action (JCPA)

منابع

- استریک، ولفگانگ (۱۳۹۷)، «ترامپ، ترامپیست ها و نحله جدیدی از پوپولیسم»، ترجمه: مجتبی هاتف، سایت ترجمان علوم انسانی:

<https://tarjomaan.com/neveshtar/9246/>

- پلینو، جک. سی و روی آلتون (۱۳۷۵) «فرهنگ روابط بین الملل»، ترجمه حسن پستا، تهران، نشر فرهنگ معاصر
- خورشیدی، ناصر، محمد یوسفی جویباری و سعید کریمی (۱۳۹۶) «مبانی تاریخی و نظری سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه علمی- پژوهشی پژوهشنامه تاریخ، سال دوازدهم، شماره ۴
- دهشیار، حسین، (۱۳۸۶) «سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا»، تهران، انتشارات قومس
- زمانی، محسن و نیاکویی، سیدامیر (۱۳۹۸). «واکاوی عوامل مؤثر بر خروج ایالات متحده آمریکا از برجام»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره ۴۵
- عزیزی مهر، فردین و حسینی کرانی، رسول (۱۳۹۳). «بررسی روابط فرا آتلانتیک در گستره نظم جهانی پس از جنگ سرد»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن، سال پنجم، شماره سیزدهم، پیاپی
- یوسفی، میانجی، حسین دهشیار و نوذر شفیعی (۱۴۰۱) «سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا (ترامپ) در خاورمیانه از منظر مدل‌های تصمیم‌گیری»، ماهنامه علمی- پژوهشی جامعه‌شناسی ایران، سال پنجم، شماره ۱۱

References

- Blyther, T. S. and et al (2020). "U.S. Withdrawal from the World Health Organization: Process and Implications", *Congressional Research Service*, 21 October 2020, Vol: 1-20. (<https://crsreports.congress.gov>.)
- Full text: Trump's 2017 U.N. speech, (2017).
- (<https://www.politico.com/story/2017/09/19/trump-un-speech-2017-full-text-transcript-242879>)
- Goodarzi, Soheil, Ahmad Soltaninejad, Mostafa Zahrani and Mohsen Eslami, (2018). "Trump and the Perspective of the US National Security Strategy; the Transition from Multilateralism to Unilateralism", *Geopolitics Quarterly*, Volume: 13, No 4, Winter 2018

- Haass, Richard (2016). "A World in Disarray_ American Foreign Policy and the crisis of the Old Order", Penguin, 2016.
- Jacksonian Democracy definition, (2022) available at: (<https://www.britannica.com/place/United-States/Jacksonian-democracy>)
- James H. Nolt (2016). 'Is China a Currency Manipulator? World Policy Blog, January 14th 2016, (<http://www.worldpolicy.org/blog/2016/01/14/china-currency-manipulator>).
- Maynes Ch. W. (1999). US unilateralism and its dangers, *Review of International Studies* , Vol 25.
- Malone, David M and Yuen Foong Khong (2003). "Unilateralism and U.S. Foreign Policy: International Perspectives" available at: Lynne Rienner Publishers website www.rienner.com
- National Security Strategy of the United States of America (2017). (<https://ge.usembassy.gov/2017-national-security-strategy-united-states-america-president>)
- Schwartz, Benjamin (1996). "Review: *The Tragedy of American Isolationism*", *World Policy Journal*. **13** (3): 107. JSTOR 40209494. Retrieved December 6, 2020
- World Health Organization, "Budget Implementation Summary", (2020) available at: <https://www.who.int/about/accountability/results/who-results-report-2020-mtr/budget-summary-details>.



A Jacksonian approach to the Definition of Trumpism in International system¹

Mohammad Naser Taherizadeh

*Ph.D. student of international relations,
Islamic Azad University of Hamadan, Iran*

Alireza Rezaei²

*Associate Professor of International Relations,
Hamadan Branch, Islamic Azad University, Hamedan, Iran*

Ghasem Toraby

*Associate Professor of International Relations, Hamadan Branch,
Islamic Azad University, Hamedan, Iran*

Abstract

IR Scholars have been traditionally concerned with the intellectual and decision making practices adapted by American policy makers As an idea and strategy, Trumpism is always potentially able to act effectively upon the international and political dynamics in the US. An analytical descriptive methodology along with library archives have been used to answer the argument that how is Trumpism positioned to define international system for the US? which American political schools in the past are closer to Trumpism? This strategy is more affiliated with the thoughts of Andrew Jackson, the 7th American president (1829 – 1837), among all other former American presidents. Apparently, in its approach to international system, Trumpism is a combination of personal qualities, bureaucratic elements, personal contacts, bafflement and simplification of complicated international issues. The results of such combination are unilateralism rejection of the entire array of achievements by the preceding administrations, rejection of international treaties and affairs, isolationism, introspection and a type of populism. The findings of this study support the authors hypothesis.

Keywords: Strategy, Unilateralism, Multilateralism, International politics, International system, Jacksonism, Trumpism.

1 . This article is taken from a doctoral dissertation entitled " Explain Trump's strategy towards the international system based on Jacksonism. "

2 . Corresponding Author (ir.alirezarezaei@gmail.com)